

ارزیابی دیدگاه مفسران در تعیین مصداق «رجال اعراف» با رویکرد سازواری سیاق با روایات تفسیری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۹

کاووس روحی برندق*
صادق عباسی**
انسیه برومندپور***

چکیده

مسئله شناخت اعراف و رجال آن از جمله مسائل چالش برانگیز میان مفسران در تفسیر سوره اعراف است که درباره آن آراء فراوانی از سوی مفسران اظهار شده؛ اما بیشتر آن‌ها فاقد مستند قرآنی و روایی کافی هستند. نوشتار حاضر، ضمن بررسی آراء مفسران، آن‌ها را به دو دسته اصلی تقسیم کرده و در ارزیابی و انطباق آن‌ها با سیاق آیات سوره اعراف و روایات منقول از معصومان(ع)، چنین نتیجه می‌گیرد که اولاً: کلمه اعراف به معنای کنگره‌های حجاب میان بهشتیان و جهنمیان است. ثانیاً: ممکن است بتوان اعراف را با صراط تطبیق کرد که نیازمند بررسی بیشتر است. ثالثاً: از میان دو نظر اصلی درباره مصداق رجال اعراف، یعنی «پیامبران و اوصیای ایشان» و «کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است»، قول اول با سیاق آیات و روایات، انطباق کامل دارد؛ اما نظر دوم، به دلیل ناسازگاری با سیاق آیات سوره اعراف و اضطراب برخی مستندات روایی آن، چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

واژگان کلیدی

سوره اعراف، رجال اعراف، پیامبران، سیاق، روایات تفسیری.

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) k.roohi@modares.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس sadeghabbasi@modares.ac.ir

*** دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی دانشگاه یزد eboroomandpoor@yazd.ac.ir

طرح مسئله

واژه «اعراف»، تنها دو بار، در آیات شریفه ۴۶ و ۴۸ سوره اعراف آمده است. تبیین مراد از اعراف و جایگاه آن و نیز تعیین مصادیق رجال اعراف، از چالشی ترین بحث‌های این آیات، بلکه مباحث مربوط به معاد در قرآن است. این بحث از صدر اسلام در میان صحابه و تابعان طرح شده و همواره معرکه آراء بوده است. عموم مفسران شیعه و سنی، در تفسیر این آیات، آراء مطرح در این بحث را بررسی کرده‌اند؛ هرچند برخی مانند طبری، به طور قطعی درباره آن نظر نداده‌اند و نیز بر آوردن همه آراء مطرح، اصرار نداشته‌اند.

از جمله مفسرانی که نسبت به استقصای همه آراء مطروح و دسته‌بندی آن‌ها اقدام کرده‌اند، سه تفسیر المنار و المیزان و تسنیم هستند که در تفسیرشان آراء مفسران را به‌طور منظمی گردآوری و دسته‌بندی کرده‌اند.

نیز مقالاتی در این موضوع، نگارش یافته است. نخست، مقاله «اعراف و اعرافیان» است که در دی‌ماه سال ۱۳۶۹ در شماره ۳۵۷ مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام» چاپ شده. این مقاله مختصر، اجمالاً این موضوع را در قرآن و حدیث بررسی کرده است. مقاله دوم، با عنوان «بحثی درباره اعراف»، به قلم یعقوب جعفری، در شماره ۵۹۳ مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام»، در مهرماه ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. این مقاله هم دو نظر مشهور درباره اعراف را بررسی و میان آن‌ها جمع کرده است. مقاله سوم، «مفهوم‌شناسی اعراف و اعرافیان در روایات تفسیری» است که در شماره ۱ مجله علمی - پژوهشی «پیام قرآن و حدیث»، در سال ۸۹ به قلم مهدی اکبرنژاد و روح‌الله محمدی نوشته شده. ایشان در این مقاله با بررسی روایات وارد در این موضوع، آن‌ها را به دو دسته کلی، تقسیم و در نهایت میان هردو دسته جمع کرده‌اند.

لیکن مقالات فوق‌الذکر با دو کاستی مواجهند؛ اولاً تک‌تک آراء مطروحه، در این پژوهش‌ها طرح و نقد نشده است. ثانیاً نویسندگان این مقالات نتوانسته‌اند با بررسی دقیق مستندات و عرضه هم‌زمان این آراء به قرآن و روایات، یکی از آن‌ها را ترجیح دهند و در نهایت میان دو نظر اصلی جمع کرده‌اند. و مقاله چهارم، نوشته احمد پاکتچی در *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* است. نویسنده در این مقاله تمامی آراء مربوط به مفهوم اعراف، رجال اعراف و مکان اعراف را به‌خوبی گردآورده و درباره آن به ارائه نظر پرداخته است. اما در این مقاله نیز آراء موجود نقد نشده و صحت و سقم آنها مورد بررسی قرار نگرفته است. ضمن این‌که اصل ضرورت عرضه روایات به قرآن که مورد تأکید معصومین (ع) است، و اثبات سازواری میان روایات وارده از حضرات معصومین (ع) و سیاق آیات قرآن در بیشتر پژوهش‌های قدیم و جدید مغفول مانده است.

بدین ترتیب این پژوهش که شیوه آن در گردآوری مطالب، کتابخانه‌ای است و در نحوه استناد داده‌ها، از شیوه اسنادی پیروی می‌کند و در تجزیه و تحلیل مطالب، روش آن تحلیل محتوایی از نوع توصیفی تحلیلی می‌باشد، در صدد است به لحاظ حساسیت و چالشی بودن موضوع چنانکه از تعداد آراء مفسران در این زمینه وارد شده است، کاملاً روشن است، مفهوم و مصداق رجال اعراف را با رویکرد بررسی سیاق آیات سوره اعراف و نیز بررسی روایات دسته اول ناظر به موضوع - اعم از روایات مربوط به معرفی پیامبران و روایات مربوط به معرفی محسنین و مسیئین و روایات ناظر به جمع میان دو دسته - و همچنین بررسی مستندات آراء مفسران در دو بخش جداگانه (سیاقی و روایی) و سرانجام از نظر تطابق و سازگاری میان روایات و سیاق آیات قرآن مورد پژوهش قرار داده و پس از گردآوری آراء فراوانی که درباره مراد از اعراف و جایگاه آن و رجال اعراف در آیات مورد بحث طرح شده، به دسته‌بندی، تحلیل و نقد و ارزیابی این آراء اقدام نموده و سرانجام در حد امکان به دیدگاه برتر راه یابد.

۱. مفهوم لغوی واژه «اعراف»

فراهیدی واژه «اعراف» را از ریشه «ع ر ف» دانسته است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۲۱). صاحب مقاییس، در مفهوم این ریشه به دو اصل معتقد است: «اصل اول به پیاپی آمدن چیزی درحالی که به یکدیگر متصل است دلالت دارد و اصل دوم به معنای سکون و طمأنینه است. اولی مانند عرف (یال) اسب است؛ زیرا مو در آن پیوسته به هم است؛ همچنین، عُرْفَه در معنای زمین هموار است. اصل دوم معرفت و عرفان و امر معروف است؛ زیرا انسان با شناختن معروف آرامش می‌یابد و کسی که آن را انکار کند نسبت به آن متوحش و از آن دور می‌شود» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۸۱).

صاحبان مفردات و التحقیق نیز «معرفت» را به معنای «اطلاع بر چیزی و ادراک خصوصیات آن» می‌دانند و معتقدند: معرفت از علم، خاص‌تر است؛ بنابراین، هر معرفتی علم است؛ ولی هر علمی معرفت نیست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۰؛ مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ج ۸، ص ۹۶). از جمله مصادیق این ماده از نظر ایشان، «معارف الارض و أعرافها» است که به معنای «مکان‌هایی است که از سایر مکان‌ها متمایز شده‌اند و خصوصیات آنها شناخته شده است؛ در مقابل مکان‌هایی که شناخته شده نیست؛ مانند: مکان‌های مرتفع زمین و مکان‌های مخصوصی که شناخته شده است». مصطفوی درباره «عُرْف» معتقد است:

«عُرف چیزی است که آشکار و بلند و شناخته می‌شود؛ در مقابل نُکْر؛ مانند: بخشش ظاهر (معروف) و موی گردن اسب یا محل رویش آن» (مصطفوی، ۱۳۶۸ش، ج ۸، ص ۹۶).

سایر اهل لغت، این واژه را به معنای «هر بخشی از زمین که شناخته شود»، «زمین بلند»، «یال اسب»، «تاج خروس»، «بالای مه، ابر و باد» و مانند اینها دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۲۳۸؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۳۷۴).

بدین ترتیب، آنچه اجمالاً از معنای لغوی واژه اعراف استنباط می‌شود، این است که اعراف، جمع عُرف، به معنای مکانی است که به دلیل رفعت مادی یا معنوی، برای عموم شناخته شده باشد، پس ضرورتی برای پذیرش نظر صاحب مقایس که «عرف» را دارای دو اصل مستقل می‌داند، نیست.

۲. مفهوم اصطلاحی اعراف از نگاه مفسران

عموماً مفسران «اعراف» را جمع «عرف» و به معنای «مکان مرتفع» دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۱۳۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۳۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۱)؛ اما این‌که مصداق این مکان مرتفع، چیست؟ درباره آن آراء مختلفی وجود دارد که در ادامه بیان خواهد شد:

۱-۲. کنگره‌های حجاب و دیوار

برخی آن را «اعراف حجاب» یا «کنگره‌های حجاب» دانسته‌اند. صحنه‌ای مشابه این صحنه در آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره حدید به تصویر کشیده شده‌است. مفسران عموماً «حجاب» را در آیه ۶۶ اعراف، معادل «سور» در آیه ۱۳ سوره حدید دانسته‌اند (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۴۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۶۵۲؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، ص ۱۲۲). بنابراین، «اعراف» را به «اعالی السور» (کنگره‌های دیوار)، معنا کرده‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۰۶). صاحب الدر المصون این قول را قول کوفیان می‌داند و بیان می‌دارد «ال» عوض از اضافه است (سمین، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۵۹). بنابراین، «الأعراف» به معنای «أعراف الحجاب» است.

مستند این نظر، روایاتی است که از طرق شیعه و سنی نقل شده‌است. طبری این مطلب را به نقل از مجاهد، قتاده، سدی، ضحاک، عبدالله بن حرث و ابوجعفر، همه به نقل از ابن عباس در تفسیر خود نقل کرده‌است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۶). این مطلب علاوه بر این‌که از سوی روایات تأیید می‌شود، مؤیداتی نیز در سیاق آیات دارد.

۲-۲. حجاب و سور

طبری «اعراف» را همان «حجاب و سور» دانسته است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۶). احمد بن یوسف سمین این قول را به واحدی نسبت می‌دهد و می‌افزاید: «غیر از او کس دیگری این حرف را نزده است. او می‌گوید: «اعراف همان حجاب است که خداوند یک‌بار از آن به حجاب و بار دیگر از آن به اعراف تعبیر کرده و دلیل معرفه بودنش این است که منظور خداوند از اعراف همان حجاب بوده است» (سمین، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۷۴).

تفسیر مجمع‌البیان و صافی نیز به نقل از امام صادق (ع) روایت می‌کنند: «الْأَعْرَافُ كُتُبَانُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ»؛ اعراف «تپه‌هایی میان بهشت و جهنم» است (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۶۵۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۹۸). هرچند از این روایت می‌توان این مطلب را استنباط کرد؛ ولی: اولاً، سیاق آیه چندان این مطلب را نمی‌پذیرد؛ زیرا در این صورت، باید اعراف به‌عنوان نامی برای حجاب معرفی می‌شد. ثانیاً، این روایت را هم می‌توان بر همان معنای «أَعْلَى السُّور» حمل کرد؛ زیرا «کُتُبَان» در لغت، جمع «کُتیب» و در معنای «تپه شن و ماسه» است و شاید همان چیزی باشد که در فارسی «تپه‌ماهور» نامیده می‌شود. پس این معنا را می‌توان بر «بلندی‌های آن حجاب»، تطبیق داد.

۳-۲. معرفت اهل بهشت و جهنم

فخر رازی از قول حسن و زجاج نقل می‌کند که «الاعراف» در معنای «مَعْرِفَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰).

این مطلب نه مستند روایی دارد و نه با سیاق آیات منطبق است؛ زیرا اولاً، «اعراف»، جمع «عرف» است و این واژه در هیچ‌یک از کتب لغت، به‌عنوان مصدر و به معنای «معرفت و شناخت» نیامده است. ثانیاً، عبارت «اهل الجنة والنار» در هیچ‌کجای سوره به اعراف اضافه نشده است. ثالثاً، «اعراف» جمع است و در صورتی که معنای مصدری آن مورد نظر باشد، دلیلی برای استعمال آن به صورت جمع وجود ندارد؛ بلکه عرف اهل لغت بر این است که در حالت اضافه مصدر به معمولش، آن را به صورت مفرد می‌آورند؛ مانند عبارت «قتل أولادهم». رابعاً، در ادامه آیه خداوند رجال را به «يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» وصف کرده است. بنابراین اگر اعراف را به معنای «معرفت» بدانیم عبارت وصفی مزبور، زائد خواهد بود.

۲-۴. صراط

برخی نیز اعراف را «صراط» دانسته‌اند. طبری این قول را به نقل از ابن مسعود روایت کرده‌است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۷). فخر رازی نیز این قول را از ابن عباس نقل کرده‌است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰). در تفسیر صافی نیز این نظر از قول امام معصوم از کتاب البصائر بیان شده‌است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۹۹).

در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت قول اول درباره معنای اعراف، صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا تنها قولی است که با شواهد لغوی و سیاق آیات و محتوای روایات، انطباق دارد. هم‌چنین این احتمال که اعراف و صراط بر هم قابل تطبیق باشند، مطلبی است که شواهدی از آیات و روایات می‌توان برای آن یافت؛ اما ابراز نظر دقیق در این باره، نیازمند تحقیق مستقلی در معنای صراط است.

۳. آراء تفسیری درباره مکان «اعراف»

درباره مکان اعراف نیز اقوالی از مفسران نقل شده‌است:

الف) تلی میان بهشت و جهنم؛ برخی آن را «تل یا حجابی در میان بهشت و جهنم» دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴).

ب) تلی میان بهشتیان و جهنمیان؛ برخی دیگر آن را «تل یا حجابی بین بهشتیان و جهنمیان» دانسته‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۱۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۰۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، ص ۱۲۱).

ج) زمین؛ میرباقری بر اساس مبانی خود در موضوع معاد، مکان وقوع قیامت را در زمین می‌داند و بیان می‌دارد اعراف، بلندی‌هایی بر روی زمین است که بین بهشتیان و جهنمیان قرار دارد (میرباقری، بی‌تا، ص ۱۳۲). این نظر، مشابه نظر دوم است؛ با این تفاوت که محل آن را مشخص کرده و در زمین دانسته است.

د) کوه احد؛ قولی نیز «اعراف» را «کوه احد» می‌داند. البته گوینده این قول مشخص نیست (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴).

در میان اقوال ذکر شده، کوه احد به دلیل نداشتن مستند عقلی و نقلی از دایره بررسی خارج است. اختلاف میان قول اول و دوم هم محدود به این است که این حجاب میان بهشت و جهنم است یا بهشتیان و جهنمیان. با توجه به این که ضمیر هما در آیه ۴۶ به اصحاب الجنة و اصحاب النار در آیات ۴۴ و ۴۵ برمی‌گردد، قول دوم مرجح است. اگر مطابق نظر عموم مفسران

حجاب را معادل سور در آیه ۱۳ سوره حدید بدانیم این آیه هم نظر دوم را تأیید می‌کند؛ زیرا در آنجا سور میان مؤمنان و منافقان زده می‌شود.

اما نظر میرباقری، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً، هیچ مستند قرآنی یا روایی ندارد. ثانیاً، با بسیاری از داده‌های معرفتی قرآنی و روایی ناسازگار است؛ مانند این که در قیامت نظام عالم دگرگون می‌شود؛ از جمله زمین کاملاً هموار می‌شود و کوه‌ها درهم می‌شکنند (طه: ۱۰۸-۱۰۵). بنابراین، در زمین پستی و بلندی وجود ندارد که بشود آن را مصداق اعراف دانست.

۴. آراء تفسیری درباره «رجال اعراف»

مفسران درباره «رجال اعراف» آراء فراوانی ابراز داشته‌اند.

۴-۱. قومی که حسنات و سیئاتشان برابر است

بسیاری از مفسران، «رجال اعراف» را «قومی که حسنات و سیئاتشان برابر است» دانسته‌اند. مستند اصلی این گروه، روایاتی است که از برخی صحابه چون ابن عباس، ابن مسعود، حذیفه و تابعینی چون شعبی، عامر، سعید بن جبیر، عبدالله بن حرث، قتاده، مجاهد، ضحاک و ... نقل شده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، صص ۱۳۷-۱۳۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۶۵۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴).

در تفسیر صافی این قول از کافی به نقل از امام صادق و از البصائر و تفسیر قمی به نقل از امام باقر (ع) آمده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۲۰۲-۲۰۱).

در میان مفسران، قائلان به این نظر بسیارند. اهل سنت غالباً این رأی را پذیرفته و ترجیح داده‌اند. هرچند، برخی مانند صاحب المنار و ابن عاشور، این قول را رد می‌کنند.

مخالفان برای رد این نظر به استدلال‌هایی توسل می‌جویند. از جمله:

الف) روایات وارده در این معنا را ضعیف یا متوسط می‌دانند. ابن عاشور در نقد این نظر

می‌گوید:

«در این باره اخباری مسند به پیامبر (ص) نقل شده که نه به درجه صحت می‌رسند و نه می‌توان آنها را ضعیف دانست. اگر این روایات، صحیح باشند، مراد از آنها مردانی است که حالت‌شان این‌گونه است و در قرآن درباره‌شان خبر داده شده که ایشان داخل بهشت نشده‌اند؛ اما به آن طمع دارند؛ ولی منظور این روایات این نیست که مقصود این آیه ایشان هستند، هم‌چنان‌که بر انسان متأمل پنهان نیست» (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۱۰۹).

رد این استدلال به واسطه تضعیف روایات چندان وجیه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً، روایات اهل سنت در این باب کم نیست؛ به طوری که خود ابن عاشور هم نتوانسته به طور قطع، آنها را به ضعف منتسب کند. ثانیاً، شیعه هم از طرق خود، این معنا را از اهل بیت (ع) نقل کرده‌اند. (ب) کسانی که سینات و حسناتشان با هم برابرند افرادی ضعیفند که لفظ رجال - که در اینجا تفخیم و تعظیم را می‌رساند - بر ایشان دلالت نمی‌کند؛ زیرا ایشان مردان بزرگی هستند که خداوند، آنها را بر دیگران برتری داده و با شناساندن اصحاب بهشت و جهنم، آنان را اکرام فرموده است. این قول را فخر رازی به قاضی عبدالجبار و جبائی نسبت می‌دهد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۳).

ج) تنها کسانی به استحقاق وارد بهشت می‌شوند که خداوند را اطاعت کرده باشند؛ اما اینان آخرین گروهی هستند که به تفضل الهی، وارد بهشت می‌شوند نه به استحقاق. آنان، رجال را همان کسانی می‌دانند که در آیه ۴۳ به آنان خطاب می‌شود که این بهشتی است که به خاطر آنچه که می‌کردید آن را به ارث بردید. فخر رازی، این قول را به جبائی و قاضی، و طوسی، آن را به جبائی و رُمّانی نسبت می‌دهند (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۴۱۱).

فخر رازی به این اشکال، این گونه پاسخ داده که:

«ما قبول نداریم خداوند، ایشان را به قصد تشریف و تکریم بر آن جایگاه نشانده؛

بلکه آنها را به این دلیل بر آنجا نشانده که آنجا مرتبه متوسط بین بهشت و

جهنم است و آیا نزاع جز این است؟» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۳)

این کلام قانع‌کننده نیست؛ زیرا خداوند، اصحاب اعراف را این گونه وصف می‌کند که هر یک از اهل بهشت و جهنم را به سیمای شان می‌شناسند و این شناخت، شناختی کامل و از روی بصیرت است. این مطلب از نوع خطاب ایشان به اصحاب بهشت و جهنم فهمیده می‌شود؛ اما فخر رازی با طرح مجدد مسأله از پاسخ گریخته است.

۴-۲. کسانی که بدون اذن والدین به جهاد رفته و کشته شده‌اند

گروه دیگری معتقدند «رجال اعراف» کسانی هستند که بدون رضایت یکی یا هر دو از والدین شان به جهاد رفته و کشته شده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، صص ۱۳۹-۱۳۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۲). آلوسی می‌گوید بیهقی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابوالشیخ و طبرانی، و غیر ایشان نقل کرده‌اند:

«از رسول الله (ص) درباره اصحاب اعراف سؤال شد. فرمودند: آنان کسانی هستند

که در حال نافرمانی از والدینشان در راه خدا کشته شدند؛ پس نافرمانی والدین

آنان را از داخل شدن به بهشت منع کرد و کشته شدنشان در راه خدا مانع دخول آنان در آتش شد» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۵).

صاحب المنار روایات مستند این نظر را ضعیف می‌داند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۳). در صورتی که این مطلب را بپذیریم این گروه می‌توانند یکی از گروه‌هایی باشند که حسنات و سیئاتشان برابر است. این مطلب به نظر چندان قابل پذیرش نیست؛ زیرا جهاد در راه خدا واجب است و منع والدین در این مورد مدخلیتی ندارد. بسیاری از اصحاب رسول خدا مانند مُصَعَّب بن عُمَیر، بدون اذن والدینشان مسلمان شدند و در راه رضای خدا به شهادت رسیدند (بحرانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۸۹). آیه شریفه ۱۵ لقمان و آیه شریفه ۸ عنکبوت به این معنا اشاره دارد که در صورت اصرار والدین برای شرک ورزیدن فرزندان، نباید از آنها تبعیت کرد.

۳-۴. فرزندان نامشروع

این قول را به ابن عباس نسبت داده‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۲؛ رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴). اگر انتساب این قول به ابن عباس، درست باشد، احتمالاً باید آنان را از مصداق کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است دانسته‌باشد.

این قول نیز درست نیست؛ زیرا اگرچه برخی احکام وضعی بر اولاد زنا بار می‌شود، مانند این‌که نمی‌توانند امام جماعت یا قاضی باشند؛ اما کسی نگفته که آنان از درک فیض ایمان و عمل صالح و طی درجات تقرب الی الله محرومند. ضمن این‌که زنا گناه پدر و مادر ایشان است و این‌که خداوند، ایشان را به دلیل گناه والدینشان مجازات یا از درک فیوضات خویش محروم کند، خلاف عدل و رحمت الهی و مغایر با قاعده لطف است.

۴-۴. اهل عَجَب

بعضی نیز آنها را «کسانی که نسبت به خویش عجب داشته‌اند» می‌دانند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴). این قول نیز بدون مستند نقلی و عقلی است؛ بنابراین، قابل اعتنا نیست. ضمن اینکه عجب از بدترین رذایل نفسانی محسوب می‌شود که مایه سقوط کسانی هم‌چون ابلیس و فردی است که در قرآن، شرح حال او نقل شده‌است (اعراف: ۱۷۵).

۴-۵. مساکین اهل بهشت

آلوسی قولی دیگر را مستند به ابن عباس نقل کرده که این گروه را «مساکین اهل بهشت» دانسته است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴).

این قول هم فاقد مستند قابل قبول است؛ زیرا قول مزبور با اقوال دیگری که به ابن عباس منسوب شده سازگار نیست. همین قدر که بپذیریم ایشان اهل بهشتند آنان را از اینکه در زمره کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است یا مستضعفند، خارج می‌کند. ضمن این که مسکنت از عوارض حیات دنیوی است و معلوم نیست انتساب مسکنت به اهل بهشت به چه معناست.

۴-۶. آزاد کرده‌های خدا از آتش

صاحب المنار این قول را مستند به حدیثی مرسل و حسن الإسناد می‌داند. او اصرار دارد که ایشان را از کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است جدا کند. وی می‌گوید در صحاح آمده:

«آخرین گروهی که داخل بهشت می‌شوند، اقوامی هستند که در آتش گزیده شده‌اند، هرگز کار خیری نکرده‌اند؛ اما خداوند آنها را از آتش خارج کرده، به بهشت داخل می‌سازد. اهل بهشت درباره آنها می‌گویند اینان آزاد کرده‌های رحمانند؛ بدون عملی که انجام داده یا خیری که پیش فرستاده باشند».

این مطلب مطابق حدیثی که از ابوسعید خدری در صحیحین نقل شده، پس از آن است که خداوند هر کس را به اندازه مثقال ذره‌ای ایمان در قلبش باشد، از دوزخ خارج کند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴).

این قول نیز چندان پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا همین قدر که بپذیریم در دل‌شان به قدر ذره‌ای از ایمان بوده، به این معناست که وجود حسنه را برای ایشان پذیرفته‌ایم. پس ایشان هم جزو گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان برابر است.

۴-۷. فاسقان نماز خوان

در مفاتیح الغیب آمده که رجال اعراف «فاسقان از اهل نمازند که خداوند از ایشان درمی‌گذرد و آنان را در اعراف ساکن می‌کند». (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۲۵۳) فخر رازی گویندگان این سخن را تعیین نکرده است؛ در نتیجه، مستند این نظر، معلوم نیست؛ اما با کنار هم قرار دادن فسق و نماز می‌توان نتیجه گرفت این رأی نیز از دید قائلان به آن از مصادیق کسانی است که حسنات و سیئاتشان برابر است. شاید به قرینه صفت فسق و اینکه در برابر نماز قرار

داده شده، بتوان گفت که معتقدان به این نظر از معتزله باشند؛ چرا که آنان مؤمن مرتکب گناه کبیره را فاسق و در «منزله بین المنزلتین» - ایمان و کفر - می دانند (عبد الجبار، ۱۴۲۷ق، ص ۶۹۷). یکی از مهم ترین نقدهایی که به این نظر و نظرات مشابه آن وارد است این است که اولاً، تعیین وزن صلاة و فسق و برابری آنها با یکدیگر، چیزی نیست که بشر بتواند بدون کمک گرفتن از آیات محکم و روایات قطعی از عهده آن برآید. ضمن این که نوع و میزان فسق و کیفیت و درجه صلاة و مقبول بودن یا نبودن آن، از فردی به فردی دیگر متفاوت است. ثانیاً، آنچه که از آیات قرآن و روایات معصومین (ع) به دست می آید این است که نماز حقیقی صاحبش را از فسق باز می دارد: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت: ۴۵) پس نمازگزار حقیقی یا اساساً مرتکب فسق نمی شود؛ یا در صورت ارتکاب آن، توبه می کند. ثالثاً، فسق تنها جایی با نماز جمع می شود که نماز حقیقی نبوده، همراه با سهو و ریا باشد. این نماز، اساساً حسنه نیست که با سیئات برابری کند؛ آن چنان که آیات سوره ماعون به ایشان هشدار می دهد (ماعون: ۷-۴).

۴-۸. مستضعفانی که حجت بر ایشان تمام نشده است

علامه طباطبایی قولی را آورده که آنان گروهی هستند که «حجت بر ایشان تمام نشده و تکلیف به آنان تعلق نگرفته است»؛ مانند ضعیفان از مردان و زنان و کودکان غیر بالغ (طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، ص ۱۲۸). گوینده این رأی ذکر نشده و مستندی نیز برای این قول در المیزان نیامده است. علامه، این گروه را داخل در کسانی که «حسناتشان بر سیئاتشان ترجیح ندارد» می داند؛ خواه این عدم ترجیح ناشی از برابری سیئات و حسنات باشد یا حاصل عدم دریافت حق و تمام نشدن حجت. این نظر، از آیات ۹۸ و ۹۹ سوره نساء برداشت شده است.

۴-۹. اهل فترت

گروهی معتقدند ایشان «اهل فترت» هستند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴). این اصطلاح مقتبس از آیه ۱۹ سوره مائده و ناظر به کسانی است که در زمانی می زیستند که پیامبری مبعوث نشده بود.

صاحب المنار، قائلان به این نظریه را معرفی نکرده و مستند نقلی یا عقلی قابل اعتنایی برای آن نیاورده است. اگر بتوان آن را پذیرفت، اهل فترت جزو گروهی هستند که حجت بر ایشان تمام نشده است؛ پس باید آنان را در زمره مستضعفین دانست. پذیرش این نظر با محذور عقلی و نقلی مواجه است؛ زیرا فترت در ارسال رسل، به معنای عدم حضور اوصیای ایشان در

میان خلق نیست همچنان که از کلام امیر المؤمنین (ع) به کمیل بن زیاد استفاده می‌شود (شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷).

۴-۱۰. فرزندان نابالغ مشرکین

برخی دیگر، آنان را «فرزندانی از مشرکین که به حد بلوغ نرسیده اند» دانسته‌اند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴). این نظر نیز فاقد مستند نقلی و عقلی است؛ ضمن این که کودکان تا قبل از سن تکلیف، از جهت حکم دنیا، ملحق به پدرانشان هستند؛ اما از جهت حکم آخرت، محتمل است که اولاد مشرکین و کفار از مستضعفان به شمار روند.

۴-۱۱. جنیان مؤمن

این قول در حدیثی به نقل از ابن عساکر به طور مرفوع از طریق ولید بن موسی دمشقی از انس بن مالک آمده است. صاحب المنار در مورد ولید بن موسی آورده است که او در بهترین قضاوت‌ها منکر الحدیث است و برخی او را به جعل متهم کرده‌اند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴).

این قول اساساً قابل پذیرش نیست؛ زیرا مضمون آن با صریح آیات سوره جن در تمجید از مؤمنان ایشان منافات دارد.

۴-۱۲. ملائکه

طبری و برخی دیگر از مفسران از قول ابوالمجلز گفته‌اند که «رجال اعراف»، همان «ملائکه» هستند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۹؛ قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۵). گوینده این قول ابوالمجلز، لاحق بن حمید، یکی از تابعان است که برای قولش دلیلی نیآورده است. آیت الله جوادی آملی از این نظر نتیجه گرفته است که او ملائکه را مذکر فرض می‌کند و بر همین اساس اطلاق رجال به ملائکه را جایز می‌داند.

این کلام، به هیچ وجه با سیاق آیات نمی‌سازد؛ زیرا اولاً، تعبیر «رجال» در قرآن فقط برای «انسان» یا «جن» به کار رفته و هیچ‌گاه در قرآن از «مَلَك» به «رجل» تعبیر نشده است. ثانیاً، در قیامت مردان الهی با بهشتیان و جهنمیان سخن می‌گویند؛ در حالی که درباره سخن گفتن ملائکه در قیامت، شاهی در دست نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۳ش، ج ۲۸، ص ۶۰۹). ثالثاً، از آن جا که تأنیث را از فرشتگان نفی کرده و ایشان را «عباد مکرم» خوانده است، ذکورت هم به تبع نفی

انوثت از ایشان نفی می‌شود؛ زیرا مؤنث در مقابل مذکر معنا دارد و نفی یکی مستلزم نفی دیگری است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۲).

۴-۱۳. عادلان امت‌ها

صاحب المنار از قول زهری می‌گوید: «آنان عادلان امت‌ها و شهداء بر مردم از هر امتی هستند». سپس می‌افزاید: «ثابت شده که هر پیامبری بر امتش شهادت می‌دهد و امت پیامبر خاتم پس از او شهید بر تمامی امت‌ها هستند و نیز ثابت شده که در امت‌ها شهادتی غیر از انبیاء هستند». در اثبات این نظر به آیه «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (نساء: ۴۱) استشهد می‌کند (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴).

این نظر بر مبنای تحلیل آیات قرآنی بیان شده‌است و نکته ظریف آن این است که می‌پذیرد رجال اعراف محدود به انبیاء نیستند. اما با توجه به نپذیرفتن «وصایت مبتنی بر نص»، نمی‌تواند مصادیق رجال اعراف را غیر از پیامبران نام ببرد.

۴-۱۴. قومی فقیه، صالح و عالم

برخی دیگر از مفسران از قول مجاهد نقل کرده‌اند: «آنان قومی صالح، فقیه و عالم هستند» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۹؛ رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴).

این بیان وصفی مبهم است که نمی‌توان بر اساس آن مصادیق رجال اعراف را معین کرد؛ زیرا اولاً، در این وصف، زمان و مکان و رتبه معین نشده‌است و نمی‌توان دانست آیا انبیاء و ائمه (ع) که رهبران منصوب الهی‌اند جزو رجال اعراف‌اند؛ یا علما و فقهای که از ایشان تبعیت می‌کنند؛ یا هر دو؟ ثانیاً، در این قول، مانند بیشتر اقوال ذکر شده در تعیین رجال اعراف، به سیاق آیات سوره توجه نشده‌است.

۴-۱۵. عباس، حمزه، علی و جعفر ذوالجناحین

از ضحاک از ابن عباس نقل شده است: «رجال اعراف را عباس، حمزه، علی، جعفر ذوالجناحین می‌داند که در موضعی بر صراط می‌نشینند و دوست‌داران‌شان را به سپیدی روی و دشمنان‌شان را به سیاهی چهره می‌شناسند» (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۲۱۲؛ رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۴).

از آن‌جا که نظر ابن عباس به پیامبر (ص) نسبت داده نشده، صرف استناد به ابن عباس، موجب اطمینان در پذیرش نیست؛ به‌علاوه، افراد نام‌برده از جهت شأن ایمانی هم‌رتبه نیستند تا بتوان درجه اخروی ایشان را هم‌تراز دانست؛ خصوصاً، از این میان «عباس»، تنها زمانی اسلام

آورد که مکه در آستانه سقوط قرار گرفت. پیامبر (ص) در هنگام وفات، قبول وصیتش را به وی عرضه کرد و او نپذیرفت؛ اما علی (ع) آن را پذیرفت ... و نیز پیامبر، پس از اظهار ناخرسندی او نسبت به خواسته پیامبر مبنی بر برخاستن از جای امیر المؤمنین در زمان وفات پیامبر، به او هشدار داد که بترسد از اینکه در حال عدم رضایت از او به بارگاه الهی بشتابد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۴۹۹).

۱۶-۴. پیامبران

صاحب این نظر معتقد است که «رجال اعراف»، همان «انبیای الهی» هستند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۱۳۸؛ طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۴۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۵۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۴؛ رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۰۹؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۱۰۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، ص ۱۲۶). بسیاری از مفسران اهل سنت این نظر را بدون اینکه به کسی استناد دهند، نقل کرده‌اند و مستندی نیز برای پذیرش آن ارائه ننموده‌اند؛ هرچند، عموماً این نظر را رد نکرده‌اند؛ اما با توجه به این که جمهور مفسران اهل سنت، رجال اعراف را کسانی دانسته‌اند که سیئات و حسناتشان برابر است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این نظر را نپذیرفته‌اند. فخر رازی اصحاب اعراف را «اشراف اهل ثواب» می‌داند و هرچند آراء دیگر را نیز بیان داشته، اما این رأی نزد او راجح است. بنابر این فرض، اشراف را «ملائکه» یا «انبیاء» یا «شهادی امت» دانسته است و در میان این سه قول انبیاء را ترجیح می‌دهد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۲).

مفسران شیعه، این رأی را با ذکر مستندات روایی آورده و به دید اقبال به آن نگریسته‌اند؛ هرچند عموماً رجال اعراف را محدود به انبیاء نمی‌دانند، بلکه اوصیای ایشان را نیز در زمره رجال اعراف به شمار می‌آورند. آنچه از آیات و روایات برمی‌آید، مؤید این قول است. اما نمی‌توان از هیچ‌کدام از آنها نتیجه گرفت که رجال اعراف صرفاً «انبیاء» هستند؛ بلکه همانگونه که خواهد آمد، «اوصیاء و جانشینان منصوص ایشان» نیز در زمره رجال اعراف‌اند.

۱۷-۴. پیامبر و ائمه اهل بیت (ع)

صاحب تبیان از قول ابوجعفر (ع) این گروه را «ائمه» دانسته که «پیامبر» نیز یکی از آنان است (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۴۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۶۵۳).

این نظر با سیاق آیات کاملاً منطبق است. وجه انطباق آن در ادامه تبیین خواهد شد. هم‌چنین روایات فراوانی از معصومین (ع) مؤید آن است؛ اما از آن جهت که انبیای سلف و جانشینان ایشان را در زمره رجال اعراف ندانسته، دارای کاستی به نظر می‌رسد.

۵. نقد و بررسی آراء و بیان دیدگاه برگزیده درباره «رجال اعراف»

آراء گذشته در ۴ نظر قابل جمع هستند:

۱. اشراف خلق از انبیاء و اوصیای ایشان،

۲. کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است،

۳. ملائکه،

۴. مؤمنان جن.

با توجه به این که قول سوم تنها به ابوالمجلز - از تابعان - نسبت داده شده و راوی حدیث مورد استناد قول چهارم نیز ولید بن موسی است که منکر الحدیث است و این اقوال منحصر به همین دو نفر است، از بررسی بیشتر آنها صرف نظر می‌شود. ضمن اینکه در سیاق آیات مورد بحث هیچ قرینه‌ای بر صحت این دو رأی یافت نمی‌شود.

برخی احتمالاً به دلیل کثرت مستندات دو نظر اول و دوم، نیز وجود پاره‌ای روایات، میان این دو رأی جمع کرده و گفته‌اند: «اهل اعراف دو دسته‌اند: رجال اعراف یعنی انبیاء و ائمه و شهداء که شاهد بر خلق و شفیع ایشان هستند؛ و اصحاب اعراف که سیئات و حسناتشان برابر است؛ اما رجال اعراف را دوست دارند و به شفاعتشان امیدوارند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۲۰۰-۱۹۹؛ جوادی آملی، ۱۳۹۳ش، ج ۲۸، ص ۶۰۶). آیت‌الله جوادی آملی در تسنیم آیات بعد را هم قرینه‌ای بر این نظر می‌داند (جوادی آملی، همان). این نظر پس از بررسی دو رأی اصلی بررسی خواهد شد.

در ادامه، با تکیه بر بررسی سیاق آیات سوره اعراف و روایات وارد از معصومان (ع)، دو نظر نخست تحلیل خواهند شد.

۱-۵. بررسی سیاق آیات سوره اعراف

سوره اعراف از سور مکی و از عمده مضامین این سور بیان حقایق مربوط به اصول دین و عقاید اسلامی است (طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، صص ۵ و ۱۸، ۹). علامه طباطبایی غرض سوره شریفه را با توجه به آیه دو «انذار و تذکر» می‌داند (همان، ج ۸، ص ۶). در ابتدای سوره، خداوند عزیز دو تکلیف مهم را برای بشر ذکر می‌کند. این دو تکلیف، مبتنی بر تقسیم بشر به دو گروه

است. یکی گروه انبیاء که مأمور هدایت انسان‌اند و دیگری عموم مردم که مکلف به تبعیت از پیام الهی و نپذیرفتن ولایت غیر او هستند.

تکلیف اول - انذار- در آیه دو خطاب به پیامبر اسلام (ص) و تکلیف دوم - اطاعت از پیامبران- خطاب به همه مردم - نه فقط مؤمنان- در آیه سه بیان شده است و در آیات چهار و پنج، با بیان سرنوشت امت‌های گذشته، می‌فهماند این دو تکلیف در امت‌های پیشین نیز جاری بوده است. آیه ششم بیان می‌دارد که در روز قیامت، سؤال خداوند از افراد بشر، بر اساس دو تکلیف مذکور است. به نظر می‌رسد، این آیه شریفه و سه آیه پس از آن، در پاسخ‌گویی به سؤال این نوشتار، - مراد خداوند از اعراف و رجال آن- اهمیت کلیدی دارد. خداوند در این آیه می‌فرماید: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» پس مسلماً هم از کسانی که رسولان به سوی آنها فرستاده شده خواهیم پرسید (که به رسولان ما چه پاسخ دادید) و هم از فرستادگان خواهیم پرسید (که آیا پیام مرا رساندید یا نه و به دعوت شما چگونه پاسخ دادند) در آیات هفتم تا نهم آمده است که:

خداوند، پاسخ این سؤالات را بر اساس علم خود بیان می‌کند و با میزان حق می‌سنجد. پس کسانی که میزان‌هاشان سنگین باشد، رستگار شده و آنها که میزان‌هاشان سبک باشد، سرمایه وجود خود را به دلیل ظلم به آیات الهی باخته‌اند. آیه ششم سؤال را به لام و نون ثقیله مؤکد کرده که مفید قسم است و از آن قطعیت و تخلف ناپذیری سؤال، استنباط می‌شود.

درباره سؤالی که از انسان‌ها می‌شود زیاد بحث شده و مضمون همه آن‌ها پرسش از نحوه عمل کرد آن‌ها در دنیا و چگونگی تبعیت‌شان از پیامبران است؛ اما هدف از بررسی این آیه در نوشتار حاضر، بررسی سؤال از مرسلین است؛ زیرا فرضیه ما این است که سؤالاتی که از پیامبران می‌شود، رابطه محکمی با موضوع وزن که در آیه هشت و شهادت که در آیات بسیاری از جمله: آیات ۱۴۳ سوره بقره و ۴۱ سوره نساء مطرح شده، دارد.

در آیات انتهایی سوره مائده، خداوند به دو نمونه از سؤال‌هایی که از انبیاء می‌شود، اشاره فرموده است. «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده: ۱۰۹). بر اساس این آیه خداوند در قیامت از پیامبرانش درباره اجابت امت‌های‌شان از دعوت رسل می‌پرسد و آنان علم کلی و «محیط به غیب و شهادت» را به نحو استقلال به خدا واگذار می‌کنند. عبارت «إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» می‌رساند علمی که پیامبران از خود نفی کرده‌اند، علم غیب است؛ و گرنه، ایشان بنابر وظیفه شهادت که در آیات مختلف به آن اشاره شده، بر امت‌های خود، شهید هستند. نکته دیگری که از آیه استنباط می‌شود، این است که خداوند، پیامبران را برای شهادت جمع می‌کند و این همان چیزی است که می‌تواند با عبارت «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ»

منطبق باشد؛ زیرا «رجال اعراف» هر کدام از اهل بهشت و جهنم را به سیمایشان می‌شناسند و فرمان دخول هر کدام را به جایگاه‌شان به اذن الهی صادر می‌کنند.

در توضیح این مدعا می‌توان گفت: آیات قبل از آیه شریفه، در سوره مائده به مسأله شهادت می‌پردازد و عبارت «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ» ظرف برای «وَاتَّقُوا اللَّهَ» در آیه ۱۰۸ است و معنا این‌که: «ای کسانی که برای شهادت، داوطلب می‌شوید، از خدا پروا کنید در روزی که خداوند، پیامبران را برای شهادت بر اعمال شما جمع می‌کند».

در ادامه، خداوند، ضمن آیات ۱۱۰ تا ۱۱۹ از همان سوره، حضرت عیسی (ع) را در قیامت، مخاطب ساخته و نعمت‌های خود را مانند معجزاتی که به او عطا کرده و برای او و حواریانش از آسمان، مائده فرستاده و او را از بنی اسرائیل نجات داده، برمی‌شمرد. سپس در آیه ۱۱۶ از او می‌پرسد: «... يا عيسى ابن مريم اأنت قلت للناس اتخذوني وأمي إلهين من دون الله؟ حضرت پاسخ می‌دهند: «سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ...» (مائده: ۱۲۰-۱۱۶). در اینجا سؤال خداوند از حضرت عیسی (ع)، نوعی احتجاج بر امت او مبنی بر تخطی ایشان از دعوت عیسی (ع) است؛ زیرا در صورتی که عیسی (ع) چنین چیزی به ایشان گفته بود، آنان می‌توانستند بگویند «ما عیسی و مادرش را به خدایی گرفتیم؛ زیرا او که فرستاده تو بود، به ما چنین گفت».

این پرسش و پاسخ، نمونه‌ای از همان پرسشی است که خداوند وعده آن را در آیه ششم سوره اعراف می‌دهد. اما آیا رجال اعراف، جزو دسته هدایتگران شاهد بر امت‌ها هستند، یا جزو امت‌هایی که به هدایت هدایتگران الهی راه صحیح را پیدا می‌کنند؟ همچنان‌که از سیاق آیات پیداست، رجال اعراف همان منذران در آیه دوم و مرسلین در آیه ششم این سوره و شهیدان در سوره‌های بقره و نساء و مائده و... هستند.

۲-۵. نقد و بررسی مستندات آراء مفسران
بررسی مستندات آراء مفسران در دو بخش جداگانه (سیاقی و روایی) در پی می‌آید.

۱-۲-۵. مستندات سیاقی

در اینجا به بخش‌هایی از آیات اشاره می‌شود که مضمون آنها دلالت بر تقویت قول نخست

دارد:

۵-۲-۱-۱. تحلیل مفهومی عبارت «يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيَمَاهُمْ»

یکی از مهم‌ترین قرائن قائلان به نظر اول عبارت مذکور است. منظور از «کَلًّا» در آیه شریفه «كَلًّا مِنْ أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَأَصْحَابِ النَّارِ» است. تنوین نیز عوض از اضافه است. قائلان به این نظر، بیان می‌کنند وصف رجال اعراف به اینکه «أصحاب الجنة» و «أصحاب النار» را به سیمایشان می‌شناسند، بیانگر اکرام و تشریف خداوند نسبت به ایشان است و افراد ضعیف امت، مانند کسانی که والدین‌شان را نافرمانی کرده‌اند، یا کودکان نابالغ، یا غیر آنان، صلاحیت تشریف به چنین معرفتی را ندارند. این مطلب، کلام حقی است که قائلان نظر دوم برای رد آن تلاشی نکرده‌اند؛ حتی برخی از آنان این نظر را بی هیچ پاسخی نقل کرده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۶۳).

۵-۲-۱-۲. شناسایی مرجع ضمیر عبارت «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»

یکی از مهم‌ترین دلایل کسانی که رجال اعراف را «قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَسَيِّئَاتُهُمْ» دانسته‌اند عبارت «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» و آیه پس از آن است (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۰۷). البته زمخشری به این امر تصریح نکرده؛ اما از آن‌جا که آیه ۴۷ را وصف برای رجال اعراف می‌داند، مشخص می‌شود که جمله پیش از آن را نیز وصف رجال دانسته است. در این‌که «واو» در «لم یدخلوا» به «رجال اعراف» برمی‌گردد یا «اصحاب الجنة»، در میان مفسران اختلاف است. بسیاری از ایشان مرجع ضمیر را رجال اعراف می‌دانند (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۶۵۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۴، ص ۲۵۱). اما به نظر می‌رسد، مرجع ضمیر، اصحاب الجنة باشد (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۴۳۴؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، ص ۳۰؛ جوادی‌آملی، ۱۳۹۳ش، ج ۲۸، ص ۶۰۶). کسانی که قائل به جمع میان دو نظر اصلی در رجال اعراف هستند، معتقدند مرجع واو در «لم یدخلوا» کسانی از اصحاب اعراف هستند که «سیئات و حسنات‌شان برابر است» (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۱۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۰۰). بررسی سیاق آیات نشان می‌دهد که نظر گروهی که مرجع ضمیر را اصحاب الجنة می‌دانند، قوی‌تر است؛ زیرا:

اولاً، در نحو، بنا بر این است که در صورتی که در جمله چند اسم باشد که صلاحیت مرجعیت ضمیر را دارا باشند، در صورت عدم وجود قرینه، ضمیر به نزدیک‌ترین اسم پیش از خود بازگردد. در عبارت «وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» نزدیک‌ترین اسم به واو، اصحاب الجنة است.

ثانیاً، آیه بعد به گونه‌ای ایشان را وصف می‌کند که گویا در حال خوف و رجا به سر می‌برند و این با شهید و میزان بودن رجال اعراف که اصحاب جنه و اصحاب نار را به سیمای‌شان می‌شناسند، سازگار نیست.

ثالثاً، در آیه ۴۸ که مکالمه اصحاب اعراف و سران اصحاب النار را شرح می‌دهد، «اصحاب الاعراف» تکرار شده که نشان می‌دهد عبارت «لم یدخلوها» تا پایان آیه ۴۷ وصف ایشان نیست. زیرا اگر چنین بود نیازی به ذکر اصحاب الاعراف نبود و می‌توانست بفرماید «نادوا رجلاً یعرفونهم بسیمائهم» همچنان‌که در آیه ۴۶ فرمود «وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ». اما این‌که ضمیر به «قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَسَيِّئَاتُهُمْ» برگردد با توجه به سیاق آیه بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا گویندگان این نظر، میان رجال اعراف و اصحاب اعراف، تفکیک قائل شده‌اند. در این صورت، «واو» در «و نادوا» به انبیاء و اوصیای آن‌ها برمی‌گردد و «واو» در «لم یدخلوا» و ضمائر تا پایان آیه ۴۷ به «اهل ذنوب از دوست‌داران ایشان». درحالی‌که لازمه وجود ضمیر، وقوع اسمی پیش از آن، به عهد ذکر یا ذهنی یا حضوری است که در این آیه چنین چیزی دیده نمی‌شود.

۳-۱-۲-۵. مفهوم شناسی سلام به اهل بهشت و مؤاخذه اهل دوزخ

رجال اعراف در آیه ۴۶، اصحاب بهشت را با ندای «سلام علیکم» مخاطب قرار می‌دهند و در آیه ۴۹ و ۴۸ سران اصحاب جهنم را به دلیل اجتماع بر باطل و یا جمع مال و استکبار و استهزای مؤمنان در دنیا عتاب می‌کنند. با توجه به این‌که این سلام و عتاب، نوعی قضاوت و ابراز نظر درباره بندگان خداست و در عرصه حساب، هیچ‌کس نمی‌تواند جز حق، کلامی بگوید و آن هم منوط به اذن الهی است (نبأ: ۳۸-۳۷)، باید نتیجه گرفت، ایشان به درجه شهادت بر خلق رسیده‌اند و از سوی خداوند برای خطاب با اهل بهشت و اهل دوزخ و قضاوت درباره ایشان، مأذون‌اند.

۴-۱-۲-۵. مفهوم شناسی جواز ورود به بهشت برای اصحاب الجنة

خداوند در پایان آیه ۴۹ احزاب می‌فرماید: «ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا أنتم تحزنون». این، کلام اصحاب اعراف، خطاب به اصحاب جنت است. پس از آن که اصحاب اعراف، سران اصحاب نار را بابت استهزای مؤمنان، مؤاخذه می‌کنند، جواز ورود اهل بهشت را به بهشت صادر می‌کنند و این، هم پاداش نیکوکاری اهل بهشت است و هم پاسخ استهزای سران کفر. برخی به این استدلال، این‌گونه پاسخ داده‌اند که جمله «ادخلوا» سخن خدای رحمان است؛ اما در آیات شریفه، قرینه‌ای بر این مطلب به چشم نمی‌خورد و بلکه قرار گرفتن این جمله در ادامه کلام

اصحاب اعراف بدون ذکر گوینده آن، خود دلیلی روشن بر تعلق این کلام به اصحاب اعراف است (طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۸، ص ۱۳۲).

۲-۲-۵. بررسی مستندات روایی

مستندات روایی که هر یک از دو طرف به آن‌ها استشهد کرده‌اند، فراوان است. بیش‌تر این روایات، مستند به پیامبر یا اهل بیت (ع) نیستند و نوعاً منسوب به صحابه و تابعانند. خصوصاً اقوالی که به بیان مصادیق جزئی می‌پردازند؛ مانند اولاد زنا، مساکین اهل بهشت، اهل فسق، اولاد نابالغ کفار و ... در اینجا تنها روایاتی بررسی می‌شوند که مستقیماً از قول حضرت رسول یا اهل بیت (ع) نقل شده‌اند. روایات اصحاب الأعراف را به ۳ دسته می‌توان تقسیم کرد: اول روایاتی که رجال اعراف را انبیاء و اوصیای ایشان معرفی می‌کنند. دوم روایاتی که اصحاب اعراف را قومی که حسنات و سیئاتشان برابر است می‌دانند. سوم. روایاتی که رجال اعراف را انبیاء و اوصیای می‌دانند اما حضور دوستان گناه‌کارشان را نیز در کنار ایشان در این صحنه، تأیید می‌کنند.

۱-۲-۲-۵. بررسی روایات دسته اول ناظر بر معرفی پیامبران

۱) صاحب بصائر الدرجات با سند خود از ابو جعفر (ع) نقل می‌کند که در وصف اصحاب اعراف فرمود: «هُم أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ» «آنان کریم‌ترین خلق بر خدا هستند». (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۰۰).

۲) عیاشی در تفسیرش به سند خود از ابو جعفر (ع) روایت می‌کند که در پاسخ به سؤال از معنای عبارت «عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» فرمودند: أَلَسْتُمْ تَعْرِفُونَ عَلَيْكُمْ عُرَفَاءَ عَلَى قَبَائِلِكُمْ لِيَعْرِفُوا مَنْ فِيهَا مِنْ صَالِحٍ أَوْ طَالِحٍ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَنَحْنُ أَوْلَئِكَ الرِّجَالُ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِمَاهُمْ. «آیا شما بر قبيله‌هایتان «عریفانی» نمی‌گمارید که شایسته و ناشایسته را از میان شما بشناسند؟ گفتم: آری. فرمودند: پس ما همان مردانی هستیم که هر یک را به سیمایشان می‌شناسیم» (عیاشی، ۱۳۸۰ش، ج ۲، ص ۱۸).

۳) اصبع بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که در پاسخ سؤال از «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِمَاهُمْ» فرمودند: نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ، وَنَحْنُ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِمَاهُمْ، وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا، وَنَحْنُ الْأَعْرَافُ يُوَقِّعُنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ، فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفْنَا وَعَرَفْنَا، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرْنَا وَأَنْكَرْنَا. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ النَّاسَ نَفْسَهُ حَتَّى يَعْرِفُوا حِدَّهُ، وَيَأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ. «ما اعرافیم که یاورانمان را به سیمایشان می‌شناسیم، ما اعرافیم که خدا جز از راه ما شناخته نمی‌شود، و ما

اعرافیم که روز قیامت میان بهشت و دوزخ ایستانیده می‌شویم پس جز کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، داخل بهشت نمی‌شود، و جز کسی که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم، داخل دوزخ نمی‌گردد و این قول خدای عز و جل است. اگر خدا می‌خواست خود را به مردم می‌شناساند تا حد او را بشناسند. و از درس نزد او آیند، ولی ما را باب‌ها و صراط و سبیلش و باب خویش که از آن به نزدش می‌آیند، قرار داد» (بحرانی، ۱۶۴۱ق، ج ۲، ص ۵۴۹).

این روایت، ضمن معرفی اهل بیت (ع) به عنوان اصحاب اعراف، مطالب مهم دیگری را نیز بیان می‌کند:

اولاً، شناخت خداوند، شناخت اهل بیت (ع) است. شاید بتوان از این عبارت نتیجه گرفت که یکی از علل نام‌گذاری اعراف به این نام در قرآن کریم، این باشد که در آن مقام، کسانی می‌ایستند که راه و راه‌نمای معرفت الهی هستند.

ثانیاً، همچنان‌که در قرآن کریم بیان شده، اصحاب اعراف در میان بهشت و دوزخ، همه را برای حساب نگه می‌دارند و فرمان ورود به بهشت یا دوزخ را ایشان صادر می‌کنند.

ثالثاً، خداوند اگر می‌خواست به صورت مستقیم خود را به مردم می‌شناساند، ولی اهل بیت (ع) را سبیل و صراط و باب خود قرار داد. بنابراین شناخت خداوند جز به طریق شناخت اهل البیت (ع) میسر نیست.

این روایات، با سیاق آیات مورد بحث، انطباق کامل دارند. همچنین، با توجه به این‌که بر اساس روایات، مباحثی مانند صراط و میزان و این‌که حب و بغض و نصرت و خذلان اهل بیت (ع)، مبنای تعیین بهشتی یا دوزخی بودن انسانها قرار داده شده‌است، تنها کسانی مصداق اکرم الخلق و رجال اعراف‌اند که وظیفه هدایت و راهنمایی انسانها را به صراط عزیز حمید به عهده دارند. بنابراین سایر صالحان از مؤمنان نمی‌توانند در این جایگاه قرار گیرند و این جایگاه، اختصاص به انبیاء و اوصیای ایشان دارد. مگر این‌که موضوع میزان و شفاعت را موضوعی ذومراتب بدانیم که در این صورت، سایر صلحا به اذن اهل بیت (ع)، هریک به فراخور حالشان بر صراط ایستاده و جمعی از مؤمنان را که کفیل هدایت‌شان بوده‌اند، شفاعت می‌کنند.

۵-۲-۲. بررسی روایات دسته دوم ناظر بر معرفی محسنین و مسیین

(۱) سیوطی از جابر بن عبدالله از رسول الله نقل کرده که در جواب سؤال از حال کسی که حسنات و سیئاتش برابر باشد، فرمود: *فَمَنْ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُ وَسَيِّئَاتُهُ قَالَ أَوْلِيكَ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ* «آنان اصحاب اعرافند که به بهشت داخل نشده‌اند اما به آن طمع دارند» (سیوطی، ۴۰۴ق، ج ۳، ص ۸۷).

۲) سیوطی از قول حضرت رسول نقل کرده که فرمود: هُمْ آخِرُ مَنْ يُفْصَلُ بَيْنَهُمْ مِنَ الْعِبَادِ فَإِذَا فَرَغَ رَبُّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْفَصْلِ بَيْنَ الْعِبَادِ قَالَ أَنْتُمْ قَوْمٌ أُخْرِجَتْكُمْ حَسَنَاتُكُمْ مِنَ النَّارِ وَلَمْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَأَنْتُمْ عَتَقَائِي فَأَرَعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتُمْ «ایشان آخرین گروه از بندگانشان می‌شوند پس چون خداوند از داوری میان بندگان فارغ شود، می‌گوید: شما قومی هستید که حسناتتان شما را از آتش خارج ساخت؛ اما به بهشت داخل نشدید. شما آزادکرده‌های منید پس در بهشت هر کجا که خواستید، آسوده باشید». (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۸۷)

۳) کلینی در کافی به اسنادش از زراره نقل کرده که ابوجعفر (ع) فرمود: درباره اصحاب اعراف چه می‌گویی؟ گفتم: جز مؤمن یا کافر نیستند؛ اگر به بهشت بروند، مؤمن و اگر به جهنم بروند، کافرند. امام فرمود: «به خدا ایشان نه مؤمن و نه کافرند و اگر مؤمن بودند، مانند مؤمنان داخل بهشت می‌شدند و اگر کافر بودند، مانند کافران داخل آتش می‌شدند؛ ولی ایشان قومی هستند که سیئات و حسناتشان برابر است؛ پس اعمال ایشان را بازداشته است و ایشان همان‌گونه‌اند که خدای عز و جل فرموده:» گفتم: آیا از اهل بهشت‌اند یا از اهل آتش؟ فرمود: «ایشان را رها کن همان‌گونه که خدایشان رها ساخته است».

گفتم: آیا به ارجاء (ثواب و عقاب) ایشان قائل شوم؟ فرمود: «بله به ایشان امیدوار باش همان‌گونه که خداوند ایشان را امیدوار ساخته است؛ اگر بخواهد ایشان را به رحمتش داخل بهشت می‌سازد و اگر بخواهد ایشان را به گناهانشان به آتش می‌راند؛ در حالی که به ایشان ظلم نکرده است». گفتم: آیا هیچ کافری به بهشت می‌رود؟ فرمود: نه. گفتم: آیا جز کافر به آتش می‌افتد؟ فرمود: «نه؛ جز این که خدا بخواهد. ای زراره من می‌گویم هر چه خدا بخواهد؛ اما تو نمی‌گویی هر چه خدا بخواهد. هشدار که اگر تکبر بورزی باز می‌گرددی و گره‌هایت از تو گشوده می‌شود» (کلینی، ۱۳۶۹ش، ج ۲، ص ۴۰۸).

روایات فوق گرچه به پیامبر و اهل بیت (ع) منسوب‌اند؛ ولی با سیاق آیات سوره اعراف سازگار نیستند؛ زیرا اولاً، چنان‌که در بالا ذکر شد، عبارت «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» به اصحاب الجنه برمی‌گردد نه اصحاب الأعراف. ثانیاً، مطابق آیات سوره اعراف، رجال اعراف، افراد کریمی هستند که هر دو گروه را به سیمای‌شان می‌شناسند و بر آنها شاهدند. مگر این‌که بگوییم این روایات در صدد بیان حقیقتی دیگر هستند که در این آیات بیان نشده‌است. شاید همین، دلیل کسانی بوده که میان دو رأی جمع کرده‌اند. احتمال دیگر آن است که عبارت «أصحاب الأعراف»، ناظر به «أصحاب الجنة» پیش از دخولشان به بهشت باشد که در این صورت، «أصحاب الأعراف» در این روایات همان «أصحاب الجنة» در آیه ۴۷ سوره اعراف هستند.

۴) حمزه بن طیار از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: مردم ۶ دسته‌اند. اهل وعید از اهل بهشت و دوزخ؛ و دیگرانی که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند و عمل صالح را با اعمال بد آمیخته‌اند؛ و کسانی که به امر خدا امیدوار شده‌اند، یا ایشان را عذاب می‌کند، یا توبه ایشان را می‌پذیرد؛ و مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌ای نمی‌توانند و به راهی هدایت نمی‌یابند؛ و اصحاب اعراف، آنان قومی هستند که سیئات و حسناتشان برابر است، پس اگر خدا ایشان را به دوزخ ببرد به سبب گناهانشان است و اگر ایشان را داخل بهشت گرداند، به رحمت اوست (کلینی، ۱۳۶۹ش، ج ۲، ص ۳۸۱).

این روایت به نظر، مضطرب می‌رسد؛ زیرا مردم را به شش صنف تقسیم می‌کند. صنف اول و دوم همان اصحاب الجنة و اصحاب النار هستند. اما اگر به چهار دسته اخیر نگاه کنیم می‌بینیم انسان‌های گناه‌کاری که حسناتی نیز دارند، به حصر عقلی از سه دسته خارج نیستند. یا به گناهانشان اعتراف کرده از گروه سوم‌اند، یا به گناهانشان اعتراف نکرده از گروه چهارم‌اند، یا اصولاً حقیقت را درک نکرده‌اند که گروه پنجم‌اند. پس گروه ششم نمی‌تواند، به‌عنوان یک گروه مستقل، طرح شود؛ زیرا کسانی که حسنات و سیئاتشان برابر است به هرروی جزء یکی از سه دسته پیش‌گفته خواهند بود.

۵-۲-۳. بررسی روایات دسته سوم ناظر به جمع میان دو دسته

صاحب مجمع از امام صادق (ع) روایت می‌کند: اعراف تپه‌هایی میان بهشت و دوزخ است که هر پیامبر و خلیفه‌ای همراه با گناهکاران زمان خویش بر آن ایستاده می‌شود همچنان که فرمانده سپاه با ضعفای لشکرش می‌ایستد در حالی که محسنان به بهشت پیشی گرفته‌اند پس آن خلیفه به گناهکارانی که با او ایستاده‌اند می‌گوید: به برادران نیکوکاران بنگرید که پیشی گرفته‌اند پس گناهکاران بر آن‌ها سلام می‌کنند: و این قول خداوند است «وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ». سپس خدای سبحان و تعالی خبر داد که این گناهکاران داخل بهشت نشده‌اند اما طمع دارند که خدا به شفاعت پیامبر و امام آنان را داخل گرداند، و این گناهکاران به اهل آتش می‌نگرند و می‌گویند پروردگارا ما را همراه قوم ستمکار قرار مده. سپس اصحاب اعراف یعنی انبیا و خلفا مردانی از اهل آتش را ندا می‌دهند و سرزنش می‌کنند که جمعتان و آنچه که به آن تکبر می‌ورزیدید شما را سود نبخشید آیا اینان همانانی هستند که سوگند یاد کردید... یعنی آیا این مستضعفانی که به خاطر فقرشان استهزا می‌کردید و خار می‌شمردید و به دنیایان بر ایشان بزرگی می‌کردید سپس به این مستضعفان به امر خدا می‌گویند: داخل بهشت شوید که نه ترسی بر شما است و نه اندوهگین می‌شوید (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۴، ص ۶۵۳).

این روایت نیز با سیاق آیات قابل جمع نیست؛ زیرا اولاً، در سیاق آیات، کلامی از همراهی انبیاء و خلفای ایشان با ضعفای قوم به میان نیامده است. ثانیاً، وصف «یعرفونهم بسیماهم» قطعاً بر ضعفای گناهکار صدق نمی‌کند. ثالثاً، در حدیث، ضمیر در «نادوا» و «لَمْ يَدْخُلُوها» و «أَبْصَارُهُمْ» و غیره و عبارت «لَا تَجْعَلُنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» به مذنبین نسبت داده شده است. در حالی که در آیات، هیچ سخنی از مذنبین نیست و تنها کلمه‌ای که صلاحیت مرجع ضمیر را دارد، در «نادوا»، رجال و در مابقی ضمایر، اصحاب الجنة می‌باشد. نکته دیگر این که هم در آیه ۶۶ رجال اعراف به «يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» و هم در آیه ۴۸ اصحاب اعراف به «يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» توصیف شده‌اند. معلوم نیست تفکیک میان این دو دسته بر چه مبنایی واقع شده است. مگر این که مانند بالا گناهکاران از دوستان اهل بیت را بر اصحاب الجنة در آیه تطبیق کنیم.

با بررسی سه دسته فوق معلوم می‌شود: تنها روایاتی که هم با سیاق آیات تناسب کامل دارند و هم در میان خود، دچار اضطراب نیستند، روایات دسته اول می‌باشند. پس می‌توان گفت با بررسی روایی نیز نظر نخست تأیید می‌شود و نظر دوم و نیز رأی کسانی که میان این دو نظر جمع کرده‌اند، چندان پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد.

نتیجه‌گیری

حاصل پژوهش حاضر که با رویکرد سازگاری سیاق آیات قرآن و روایات مفهوم رجال اعراف را به عنوان مطالعه موردی پژوهش سامان یافته است، پس از بررسی تفصیلی معانی متعدد محتمل در مفهوم و مصداق رجال اعراف که در متن یافته‌ها تحقیق و نیز بحث و تحلیل ذکر گردید، درباره مفهوم اعراف در سوره اعراف، این نتیجه به دست آمد که اعراف به معنای کنگره‌های حجاب میان بهشتیان و جهنمیان است. هر چند اعراف و صراط را ممکن است بتوان باهم تطبیق کرد که این نیازمند پژوهشی مستقل در معنای صراط است.

آراء متعدد مفسران درباره رجال اعراف پس از دسته‌بندی به چهار دسته تقسیم گردید که عبارت است از: الف) اشراف خلق از انبیا و اوصیای ایشان (ع)، ب) کسانی از خلق که حسنات و سیئاتشان برابر است، ج) ملائکه و د) مؤمنان جن.

در این میان، از دو نظر اخیر، به دلیل ضعف‌های آشکار در تحلیل صرف نظر شد. و بر اساس بررسی تفصیلی سیاق آیات سوره اعراف از سویی، مشخص شد که رجال اعراف و اصحاب اعراف، تنها بر انبیاء و اوصیای ایشان قابل تطبیق است.

از سوی دیگر، از بررسی روایات مربوط به موضوع هم به دست آمد که تنها روایاتی که اصحاب اعراف را انبیا و خلفای ایشان می‌دانند، با سیاق آیات، انطباق کامل دارند و روایاتی که

رجال اعراف را کسانی معرفی می‌کنند که حسنات و سیئاتشان برابر است، یا بین دو دسته را جمع می‌کنند، با سیاق آیات، منطبق نیستند. و بدین ترتیب، سازواری سیاق و روایات تفسیری در موضوع تحقیق به اثبات رسید؛ مسئله‌ای که می‌تواند به عنوان یک پژوهش موردی الگویی برای پژوهش‌های آینده قرار گیرد.

کتاب‌نامه:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، أحمد بن فارس، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: نشر مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۴. ابن عا شور، محمداطاهر، (۱۴۲۰ق)، تفسیر التحریر والتنویر المعروف بتفسیر ابن عا شور، بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.
۵. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۶. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثة، تهران: بنیاد بعثت.
۷. ----- (۱۴۱۱ق)، حلیه الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار (ع)، قم: نشر مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. جوادی آملی، عبد الله، تسنیم، (۱۳۹۳ش)، تفسیر تسنیم، تحقیق حسین شفیعی، قم: مؤسسه اسراء.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، چاپ اول.
۱۱. رشید رضا، محمد، (۱۴۱۴ق)، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دار المعرفه.
۱۲. زبیدی، محمد مرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر.
۱۳. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۴. سمین، احمد بن یوسف، (۱۴۱۴ق)، الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۶. شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، قم: نشر هجرت.
۱۷. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات*، محقق: محسن کوجه باغی، قم: انتشارات آیت الله مرعشی نجفی.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۰. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفه.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. فخررازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت.
۲۴. فیض کاشانی، ملا محسن، (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، تحقیق: عملی، حسین، تهران: انتشارات الصدر.
۲۵. قاضی القضاة، عبد الجبار بن احمد همدانی، (۱۴۲۷ق)، *شرح الأصول الخمسة*، تعلیق الإمام احمد بن الحسین بن ابی هاشم، تحقیق و تقدیم: عبد الکریم عثمان، قاهره: انتشارات مکتبه و هبه.
۲۶. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴ش)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۲۸. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۹. مصطفوی، سید حسن، (۱۴۳۰ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۰. میر باقری، سید محسن، (بی تا)، *کلام و عقاید*، تهران: انتشارات دانشکده مجازی علوم قرآن و حدیث.

Evaluation of the Ideas of Interpreters about Determining the object of "Araaf Men"; by Approaching to the Consistency of Context with Exegetical Traditions

Kavoos roohi Barandag¹

Sadegh Abasi²

Ensiyeh Boromandpoor³

Comprehending "Araaf" and "Araaf men", is a challenging problem amongst the interpreters when they want to interpret Araaf chapter due to multiple different opinions. However, most of those don't have enough traditional and Quranic supporting documents. In this article, we studied different ideas of interpreters and divided them into two main categories. Studying and comparing Araaf verses with the Araaf chapter context, and related traditions, we concluded: First, the word "Araaf" means veiled castled between heavenly and hellish people. Secondly, Araaf can imply "seraat" which itself needs more research. Thirdly, between two ideas related to objects of Araaf men, "prophets and their close group of followers" and "the man by equal goods and bads", the first idea is closer to context of tradition and verses. But the second idea is not enough reliable, according to the context of "Araaf" chapter and disjointed traditional documents.

Keywords: Araaf, Prophets, Araaf men, Context, Exegetical Traditions.

¹. Associate Professor of Quran and Hadith Sciences, Tarbiat Modares University, Tehran. (Responsible Author) roohi@modares.ac.ir

². Ph.D. student of Quran and Hadith Sciences, Tarbiat Modares University, Tehran. sadeghabbasi@modares.ac.ir

³. Ph.D. Student of Comparative Interpretation, Yazd University. eboromandpoor@yazd.ac.ir